

آزادی، جامعه مدنی و بازدارنده ها

Ernest Gellner, *Conditions of Liberty, Civil Society and its Rivals*.
New York: Penguin, 1994, 225 pages.

یکی از مقولات عمده در مباحث روش شناختی و فلسفه علم در چند دهه گذشته، بحث از الگو، نمونه عالی، نگاره یا پارادایم^(۱) است. جان کلام اینکه آنچه بر نحوه نگرش ما غالب است چارچوبهای نظری و کارآمدی می باشد که سرنخهای مهمی را برای تحلیل، تبیین و تفسیر موضوعات مورد نظر ما ارائه می کند. ^۱ هر از گاهی یک مفهوم بر نحوه نگرش، رهیافت و تحلیل دانشوران در رشته علوم اجتماعی غالب می شود. یکی از این مباحث که در چند سال گذشته بر ذهن و قلم بسیاری از متفکران حاکم شده مفهوم «جامعه مدنی» است. حاکمیت این الگوی علمی جدید باعث شده است که کتابهای زیادی نیز به این عنوان یا عنوانی که این واژگان را در خود دارد، نشر شود. تازه ترین اثری که صاحب این قلم مطالعه کرده، تالیف نظریه پرداز اجتماعی معاصر، ارنست گلنر، است.

ارنست گلنر متفکر بسیار مهم و پرکاری است. او صرف نظر از مقالات و

اشکال گوناگون خود در جوامع بورژوازی عینیت یافت. برای مثال، در انگلستان پس از جنگ جهانی اول حزب کارگر مبادرت به ملی کردن صنایع و تعدیل ثروت کرد.

بدین ترتیب، کتاب با تجزیه و تحلیل واقعیات جوامع غربی، آثار این تحولات را در چارچوب نظریه هایی چون الیگارشی و دموکراسی، دولت بورژوازی، دولت و مالکیت، دولت مارکسیست، دولت فاشیست و نظریه های وابستگی در ابعاد داخلی و بین المللی مورد بررسی قرار می دهد. از این نظر، اثر مزبور می تواند راهنمایی مفید برای مطالعه و شناخت ماهیت امپریالیسم، سیر اندیشه سیاسی و اقتصادی غرب و نیز جامعه شناسی سیاسی به شمار رود.

با بهره گیری از یافته های مزبور، نویسنده سعی می کند ارتباط بین سیاستهای داخلی و خارجی را مشخص کرده، تقابل و رقابت میان دو قطب سرمایه داری و سوسیالیستی را در چارچوب سیاستهای ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و تاثیر آن را بر نظام بین الملل بررسی نماید.

عبدالمعلی قوام

دانشگاه شهید بهشتی

1. Paradigm

بررسی های بیشمار، بیش از ۲۰ کتاب - و تقریباً همه مهم - چاپ کرده است. او که زمانی استاد انسان شناسی اجتماعی در دانشگاه کمبریج بوده، در حال حاضر، در مرکز مطالعات ناسیونالیسم در دانشگاه اروپای مرکزی در پراگ مشغول به کار است. یکی از حوزه های مطالعاتی گلنر جهان اسلام و بویژه شمال آفریقا است. او همچنین کتاب مهمی با عنوان «جامعه مسلمانان» دارد. هدف کتاب آن است که نشان دهد چگونه اسلام می تواند از یکسو نگاه دارنده نظامهای سیاسی محافظه کار باشد و از سوی دیگر، به مکتب سیاسی اجتماعی تندروترین گروههای فعال و مبارز دینی مبدل شود.^۲

بعلاوه، گلنر در مباحث کلان نظری در سطح جهانی نیز شرکت دارد. به عنوان مثال، در کتاب مهمی که به تازگی نگاشته است، ادعا می کند در جهان معاصر سه موضع مهم نظری وجود دارد: بنیادگرایی، نسبی گرایی فرامدرنیست و عینیت گرایی مدرنیست.^۳

کتاب جدید او درباره جامعه مدنی، در زمره شرکت در مباحث روز نظری است. کتاب با این عبارت آغاز می شود: «در دهه های اخیر، آرمان جدید زاده شد یا دوباره زاده شد: جامعه مدنی. پیشتر اگر کسی برایش مفهوم جامعه مدنی جالب بود، مورخ متفکر تلقی می شد یا کسی که به

جان لاک و هگل علاقه مند بود.» (ص ۱). گلنر معتقد است که رشد جامعه مدنی در سامانهای سیاسی باعث می شود که «از بروز یک قدرت انحصاری و یک نگرش خاص به حقیقت جلوگیری شود.» (ص ۳). در ادامه بحث، به تحولات اخیر در اروپای شرقی می پردازد و می گوید که علت اساسی توفیق انقلابهای اروپای شرقی به این رشد و تحول باز می گردد. قبل از ادامه بحث، به تعریف گلنر از جامعه مدنی توجه کنیم: «جامعه مدنی آن دسته از نهادهای غیر دولتی است که تا بدانجا قدرت دارد که با قدرت دولت مقابله می کند و در عین حال که مانعی بر سر راه دولت برای تحقق بخشیدن به نقش خویش به عنوان حافظ صلح و حکم منافع مهم فراهم نمی نماید، مانع می شود که دولت بر بقیه جامعه مسلط گردد یا اعضای آن را منزوی کند.» (ص ۵).

بسیاری از مفروضاتی که گلنر در سراسر کتاب مباحث خود را بر اساس آنها بسط می دهد، در واقع از این تعریف نشئت می گیرد؛ اینکه جامعه مدنی را نه تنها از لوازم جامعه دموکراتیک و در واقع عامل و ایجادکننده آن می داند از همین قبیل مفروضات است. به گمان او، ساختار رسمی دموکراتیک نمی تواند بدون یک جامعه مدنی قوی تداوم پیدا کند. برای او نهادهای جامعه مدنی عبارت اند از:

مطبوعات آزاد، دانشگاه‌های مستقل، اتحادیه‌های تجاری، بانکها، نهادهای تجاری، ناشران و غیره.

این نحوه نگرش، در واقع از مفروض بزرگتری برمی خیزد و آن همانا یکسان تلقی کردن «روایت غرب از مدرنیسم» با «مدرنیسم» است. به عبارت دیگر، به گمان صاحب این قلم، باید میان «مدرنیسم» که یکی از دستاوردهای انسان در دوران جدید است، با روایت غرب از مدرنیسم که نحوه خاصی از تفسیر مدرنیسم است، تمایز اساسی گذاشت. اگر این تمایز را قبول نکنیم، آن وقت به چاله بزرگی می افتیم که همه چیز را محصول جهان جدید می داند. جالب آنکه هم منادیان «روایت غربی» و هم مخالفان «روایت غربی» از مدرنیسم، هر دو، همه چیز را محصول دوران جدید می دانند. مفاهیم مهمی که انسان برای اداره خود و سامان دادن به زندگی سیاسی خویش جعل کرده (مانند «دولت»، «جامعه»، «حکومت»، «جامعه مدنی»، «روشنفکر»، «رزم یار»، «فن یار»، و غیره، درست است که در دورانهای مختلف با واژگان متفاوت بیان شده، اما قدیم و جدید و زمان و مکان نمی شناسند. اما هر دو گروه، منادی و مخالف جهان جدید، این گونه مفاهیم را محصول دنیای جدید می دانند: جامعه مدنی «در ابتدا در اواخر

سده هیجدهم ظهور کرد». گویی بشر پیش از سده هیجدهم تحدید حدود قدرت حکومت را نمی فهمیده یا جوامع خارج از تمدن غربی مفهوم و نقش روشنفکری را که «پاسداری سنت و پشستازی تحول» باشد و برای تداوم تمدن از الزامات است، درك نمی کرده اند؟! سخن درست مطلبی است که یک محقق باریک بین ایرانی نوشته است: «مفهوم جامعه مدنی در تاریخ اندیشه سیاسی از نقشی دیرینه برخوردار است». «این ادعا از دو جهت درست است. هم از نظر تاریخی درست است و هم اینکه دقت شده بر مفهوم تاکید شود؛ چرا که واژگان ممکن است در طول زمان متفاوت باشند، اما مفهوم یکسان می ماند. به عنوان مثال، وقتی تاجری در دوره مولد بودن جهان اسلام در بغداد براتی به دست همکاری می سپرد و این برات در بخارا یا جاوه، در شرقی ترین نقطه جهان اسلام، نقد می شد، دلالت بر وجود یک جامعه مدنی پیچیده داشت.

البته، گلنر قبول دارد که جامعه اسلامی بسیار پیچیده بوده است، اما نمی پذیرد که جوامع پیش از دوران جدید نمی توانستند زمینه هایی مانند «عرصه عمومی»، «ارتباطات شهروندی» و «فضای فعالیت» که جامعه مدنی جدید تولید می کند، ایجاد نمایند. حوزه های فعالیت در جوامع قدیم چیز دیگری بود. می توان در جوامع قدیم،

به زبان گلنر، از مفاهیم «تکشرگرا» و «تمرکزگرای» صحبت کرد، اما [آنها] نمی توانند برای اعضای خود آن آزادی را که از جامعه مدنی انتظار می رود و وجود جامعه مدنی الزام می کند، ارائه دهند. (ص ۸). او حتی بصراحت عصیبت و همبستگی حاکم بر جامعه اسلامی را متناقض با روند تمدن سازی می داند: «همبستگی اجتماعی و تولید تمدنی ناهم‌ساز و ناسازگار هستند.» (ص ۲۷).

راست اینکه «جامعه مدنی» عرصه ای است که به عنوان واسط میان عرصه فعالیت رقابت قدرت (یعنی سپهر دولت) و عرصه فعالیت خود منفعت جوپایانه مردم (یعنی عرصه جامعه) وجودش الزامی می باشد. نهادی موج گیر است که خواسته های خام، گاه غیر منطقی، ابهام آلود، احساساتی و سبک و سنگین نشده مردم را صیقل می زند و به حکومت منتقل می کند. در عین حال، از فشارها، تصمیمات توجه نشده و گاه مغرضانه حکومت می کاهد و به مردم منتقل می کند.

جامعه مدنی به طرز جالبی الگوی رفتاری مناسب به جامعه و دولت، هر دو، می آموزد و بدین وسیله به زندگی سیاسی اعتدال و هماهنگی می بخشد. در این نقش، جامعه مدنی مفهومی ابدی است که مکان، زمان و فرهنگ نمی شناسد و همیشه وجود داشته و

خواهد داشت. گاه در تقویت جامعه پدرسالارانه و زمانی در جهت تقویت جامعه دموکراتیک و گاه در تضعیف آنها مؤثر است. صرف اینکه به دلیل نبود نهادهای سیاسی مثل احزاب و گروههای رقیب، در اروپای شرقی نهادهای جامعه مدنی نقش فعال تری در از میان برداشتن حکومتهای زورمند، خودکامه و تمامیت گرای کشورهای اروپای شرقی داشته اند، نمی تواند حجت قوی در نتیجه گیری جهانشمول در خصوص نقش جامعه مدنی تلقی شود.

از بحث اختصاصی تلقی کردن مفهوم «جامعه مدنی» و سیاسی تلقی کردن آن در معنای تولید نهادهای دموکراتیک که بگذریم، کتاب جدید گلنر، مانند دیگر آثار او خواندنی، مهم، بحث انگیز و راهنماست. به همین دلیل نیز باید آن را جدی تلقی کرد: نه فقط بازشدن کلاف تحولات اروپای شرقی را از دید خاصی ارائه می کند، بلکه جنبه های مهمی از بحث جامعه مدنی را تبیین می نماید.

فرهنگ رجائی

دانشگاه شهید بهشتی

یادداشتها:

1. Thomas S. Kuhn, *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago: University of Chicago, Second Edition, 1970.
2. Ernest Gellner, *Muslim Society*, Cambridge: Cambridge University Press,

شوروی، اقوام و ملیتهای این منطقه به دنبال یافتن جایگاه خود در دنیایی جدیدند. سیاستهای قومی استالین در دهه ۳۰ و ایجاد جمهوری های مختلف براساس قومیتها و به وجود آوردن مناطق خودمختار در دل این جمهوری ها بذر جنگ و نفاق را در این سرزمین کاشت. تا زمانی که اتحاد شوروی اقتدار داشت، این اختلافات فرصت بروز جدی نیافت. اما، اکنون، با فروپاشی شوروی این منطقه بیش از هر منطقه دیگر بازمانده از آن امپراتوری دستخوش جنگ و خونریزی و گرفتاری بی ثباتی سیاسی است. تحولات قفقاز از نظر قدرتهای منطقه ای (شوروی، ترکیه و ایران) نیز دارای اهمیت خاصی است. هریک از این قدرتها به نحوی در این تحولات نقش دارند. در بین آنها باید کماکان شوروی را مهم ترین بازیگر منطقه دانست.

داشتن درك صحيح از وقایع قفقاز نیازمند آشنایی با پیشینه تاریخی و اجتماعی و سیاسی این منطقه و اقوام و ملیتهای ساکن آن است. کتاب منطقه قفقاز و بی نظمی پس از شوروی تا حد زیادی جوابگویی چنین نیازی است. سوزان گلدنبرگ، نویسنده کتاب، به دلیل حرفه خبرنگاری خود شخصاً در بحریه جنگ و نزاع به نقاط گوناگون قفقاز سفر کرده و از نزدیک با منطقه آشنا شده است. او سپس این تجربیات شخصی را با

1981, 1983, 1984 and 1985.

3. Gellner, *Postmodernism, Reason and Religion*, London: Routledge, 1992.
4. John Keane (ed.), *Civil Society and the State*, London: Verso, 1988 and 1993, p. 1.

۵. رامین جهانگلر، سرتکونین فلسفی مفهوم جامعه مدنی، گفتگو، شماره ۱، تیر ۱۳۷۲، ص ۸۶.

منطقه قفقاز و بی نظمی

پس از شوروی

Suzanne Goldenberg. *Pride of Small Nations, The Caucasus and Post-Soviet Disorder*. London and New Jersey: 1994, 233 pages.

منطقه کوهستانی قفقاز را دروازه شرق و غرب و منحل رویارویی اسلام و مسیحیت دانسته اند. این منطقه اقوام و ملیتهای بیشماری را در خود جای داده و در طول تاریخ مورد حمله و تاخت و تاز قدرتهای مختلف بوده است. سلطه روسها بر قفقاز که از قرن نوزدهم آغاز شد و طی ۷۰ سال حکومت کمونیستها دوام یافت، تأثیر عمیقی بر سرنوشت مردم این منطقه گذاشت. اما، با وجود کوشش روسها، قفقاز هیچگاه به طور کامل هویت خود را از دست نداد و اقوام مختلف آن در اتحاد جماهیر شوروی مستحیل نشدند. اکنون، با فروپاشی